

سلطان محمد دوم، که از آن پس فاتح خوانده شد، اتحاد دو قاره ای را که به ارث برده بود- آسیا و افریقا- و نیز اسلام و دیار سرحدات و دو سنت پیوند دهنده آن ها را تحقق بخشید. امیرنشین های جنگاوران مرزی به یک امپراتوری، و خان آن ها به یک امپراتور مبدل شد. این پیروزی سلطنت عثمانی را پیشتاز اسلام در برابر مغرب زمین کرد، و در درون جهان اسلام حیثیت فراوان به آن داد. بقیه ی سلطنت محمد فاتح وقف شماری پیکار در مرزهای اروپایی و آسیایی کشورش شد. سپاهیان عثمانی، در اروپا، آخرین حکومت های خودکامه یونانی مورثا (پلوپونز) را از پا در آوردند، صربستان و بوسنی را به ایالات عثمانی افزودند و تعدادی از جزایر یونان را تسخیر کردند، و در آسیا، امانیه را از جنوایی ها، سینوپ را از امیر مسلمان آن جا، و طرابزون را از امپراتور یونان گرفتند. سلطان عثمانی از پیشروی بیش تر در شرق و یا جنگیدن با زمامداران مسلمان سر باز زد، و این نکته ای در خور توجه بود. وقتی اوزون حسن، حکمران تیموری آسیای صغیر شرقی و بین النهرین با او به مقابله برخاست، سلطان محمد در نبرد 878 ه.ق. او را شکست داد، ولی پیروزی اش را دنبال نکرد. در گفت و گویی که کمال پاشازاده مورخ قرن شانزدهم به قلم آورده علت را بیان می کند: مجازات اوزون حسن به خاطر گستاخی اش به جا بود؛ ولی از بین بردن دودمان او درست نبود، زیرا «سعی در تباهی خاندان های قدیمی سلاطین بزرگ امت اسلامی کار مطلوبی نیست». به سخن دقیق تر، این گونه اعمال سلطان را از امر خطیرتر جهاد در دیار فرنگ باز می دارد.

به هر تقدیر، تحولات بزرگی در بلاد اسلامی در ماوراء مرزهای جنوب و مشرق عثمانی در تکوین بود و سلاطین عثمانی نمی توانستند بیکار بنشینند. یکی از این تغییرات انقراض آشکار سلطنت ممالیک بود که از نیمه قرن سیزدهم میلادی بر مصر و سوریه فرمان رانده بودند. سلطنت مصر در سال های فرجامین، به تعبیری، نوعی بیزانس عربی شده بود. در شمال و در شرق، در فلات آسیای صغیر و در ایران، در میان ترک ها و ایرانی ها که رهبری سیاسی و فرهنگی اسلام را به دست داشتند، جوامع و دولت های جدید پدید آمده بود و تمدنی نوین اکثراً به زبان فارسی و ترکی در حال نشو و نما بود. در مصر و سوریه، با وجود نفوذ عظیم و دائماً افزایش یافته شرق،

نظام پیشین دوام آورد. فرهنگ صدر اسلام، به صورت عربی آن، وارد دوران طولانی رکود می شد، سربازان ممالیک به دفاع از مملکت مصر پرداختند و دره نیل را از تجاوز رهنیدند. کاتبان و حکیمان مصری و سوری، که بسیاری فرزندان و اخلاف ممالیک بودند، ضمن حفاظت و اداره دولت، میراث کهن اسلام را هم حراست، تفسیر و در عین حال غنی کرده بودند.

حکومت پادشاهی مصر- سوریه از مدتی پیش به علل پیچیده داخلی و خارجی- از جمله جنگ خانمان سوز با تیمور، اتلاف منابع بر اثر سوء اعمال مالی و پریشانی اقتصادی، اثرات طاعون، خشکسالی، قحطی و اختلال نظام و جامعه ممالیک- رو به ضعف نهاده بود.

ضربات نهایی از خارج، از غرب و از شمال، وارد آمد. ضربه نخست به سبب روی آمدن پرتغالی ها به آب های مشرق زمین اقتصادی بود. پرتغالی ها، با گشودن راه های دریایی مستقیم بین اروپا و هند، و دور زدن و پشت سر نهادن مصر، بازرگانی را از مصریان گرفتند. اثرات این وقایع در درازمدت آن چنان که زمانی تصور می رفت کمرشکن نبود، و قرن شانزدهم شاهد احیای داد و ستدی قابل ملاحظه از راه شرق طالع (لوان) بود. اما اثر فوری اقدام پرتغالی ها وخیم بود، و تقلیل تجارت و زوال عواید دولت، سلطان ممالیک قانصوه غوری (906-922 م.ق.) را با بحران رو به رو ساخت. سلطان به تشویق ونیزی ها ناوگانی به هند فرستاد و ابتدا بر پرتغالی ها پیروز هم شد ولی بعد شکست خورد، و پرتغالی ها به از بین بردن کشتی رانی بازرگانی مسلمان ها در اقیانوس هند پرداختند. برخی از کشتی های پرتغالی جرأت کرده حتی وارد خلیج فارس و بحر احمر شدند. ضربه مهلک دوم نظامی بود. رابطه سلاطین ممالیک و عثمانی مدتی نسبتاً دوستانه بود. ولی در نیمه دوی قرن پانزدهم رو به وخامت گذاشت. در فاصله 1485 و 1490 میلادی این دو دولت به جنگی نافرجام دست زدند که چیرگی بر روی هم با ممالیک بود.

اما توازن نظامی به سرعت به سود عثمانی تغییر می یافت. عامل مهم جدید سلاح های آتشین- تفنگ دستی و توپ- بود که عثمانیان به آسانی و به طور گسترده و با اثر فراوان به کار گرفتند. ممالیک برعکس، از کاربرد

سلاح های تازه بسیار اکراه داشتند. اراضی ممالیک، برخلاف مملکت عثمانی، فاقد معادن فلزی بود، و فلزات را باید وارد می کردند. ولی از این مشکلات عملی مهم تر، موضع روانی و اجتماعی امرای ممالیک بود، که به سلاح های «مشروع» و «شرافتمندانه» قدیم چسبیده بودند و سلاح های آتش زا و استعمال کنندگان آن ها را ناشایست و ناجوانمرد می شمردند. ممالیک، در آخرین سال های حکومت خود، کوشش مختصری برای به دست آوردن توپ و تفنگ به خرج دادند. این سلاح ها را در اختیار واحدهای آموزش دیده ویژه، از جمله غلامان سیاه، پسران ممالیک بومی و حتی گونه ای قوای چریکی مرکب از صنعتگران محلی و سربازان مزدور خارجی نهادند. ولی این ها تأثیر چندانی نبخشید، و سواره نظام عثمانی مجهز به توپ و تفنگ، به نحوی یأس آور بر سواران نیزه دار و شمشیرزن و کمان کش- گل های سرسبد قشون ممالیک -سبقت گرفتند. اما عثمانیان پیش از آن که بر ضد ممالیک به حمله نهایی پردازند، با دشمن مسلمان بسیار خطرناک تری روبه رو شدند. نیم قرنی پس از فتح قسطنطنیه، رقیبی نه مسیحی بل مسلمان، یعنی پادشاهان جدید سلسله صفوی ایران، موقعیت عثمانی را به خطر انداختند. صفویه را جنبش شیعی تندروی به قدرت رسانده بود، و اینان برای نخستین بار طی قرن ها دولتی نیرومند و متحد حاکم بر تمامی سرزمین های بین مدیترانه و حول و حوش هند و آسیای میانه به وجود آوردند. پیدایش این قدرت تازه و مبارز در ایران- به ویژه که از آموزه های انقلابی شیعی الهام می گرفت و در نواحی شمال غرب در مجاورت مرزهای عثمانی پایگاه داشت، برای عثمانیان هم تهدید و هم نوعی چالش بود، و رقابت دیرین فرمانروایان آناتولی و پادشاهان فلات ایران، چهره ای مذهبی پیدا کرد. البته هنوز میلیون ها مسلمان سنی در ایران بودند، و شاید اکثریت را تشکیل می دادند. همین طور دست کم صدها هزار شیعه نیز در خاک عثمانی به سر می بردند و احياناً تهمت همدردی با نظام جدید شیعی همسایه شرقی را به آن ها می زدند. سلطان عثمانی و شاه صفوی در نظر یکدیگر مرتد و غاصب نابخشودنی بودند. خاندان صفوی اصل و نسب ترکی داشت و در آسیای صغیر ترکیه از پشتیبانی وسیع برخوردار بود و همین امر خطر صفویه را برای عثمانی حادثتر و خصوصی تر می کرد.

عثمانی ها در برابر این خطر از همان اوان واکنش نشان دادند. سلطان با یزید، در 908 ه.ق.، شیعیان را از

آسیای صغیر به یونان تبعید کرد، و به بسیج نیروهای خود در سراسر مرز ایران پرداخت. شیعیان در 917 ه.ق. شورش خطرناکی در آسیای صغیر مرکزی برپا کردند. سال بعد، سلطان سالخورده به نفع پسرش سلیم اول (918-926 ه.ق.) موسوم به یاوز سلیم (سلیم مهیب) از سلطنت کنار رفت. طولی نکشید که رقابت و عداوت میان سلطان سلیم عثمانی و شاه اسماعیل صفوی به جنگ علنی کشید. پیش از درگیری این مخاصمات یک رشته مکاتبه بس خشمناک بین دو پادشاه مبادله شد و از عجایب روزگار آن که سلطان عثمانی به شاه ایران به فارسی می نوشت- که زبان شهرنشینان محترم و با فرهنگ بود- و شاه ایران به سلطان عثمانی به زبان تبار ایلی و روستایی خویش یعنی ترکی جواب می داد.

جنگ با پیروزی چشمگیر ولی نه نهایی عثمانیان به پایان رسید. در 2 رجب 920، مطابق با 23 اوت 1514، در دشت چالدران، نزدیک مرز دو امپراتوری، ینی چری ها و توپخانه عثمانی قوای ایران را شکست سختی دادند، و دو هفته بعد سلطان تبریز پایتخت ایران را اشغال کرد. سلیم نیز، مانند سلطان پیشین محمد دوم، به سوی شرق پیش رفت، به ترکیه بازگشت و شاه را- که البته مغلوب و تضعیف شده ولی هنوز فرمانروای دولت شیعه ایران بود، به حال خود گذاشت. کشمکش طولانی و تلخ دو مملکت ادامه یافت، و سرکوبی مرگبار شیعیان در عثمانی و سنیان در ایران و نفرت و هراس دو طرف از یکدیگر با خون بسی قربانی آبیاری شد.

هدف این مبارزه هم رهبری اسلام بود و هم تسلط بر خاورمیانه. دامنه آن محدود به میدان کارزار نمی شد و به پیکار تبلیغاتی میان تسنن و تشیع به سرکردگی سلطان عثمانی و شاه صفوی گسترش می یافت. این کشمکش به پیروزی محدودی برای عثمانیان انجامید، هرچند که نتوانستند امپراتوری ایران را از بین ببرند ولی جلو پیشروی ایرانیان را گرفتند. این موفقیت راه را برای مرحله بعد- یعنی جذب بلاد عربی زبان جنوب به قلمرو عثمانی- گشود. در جنگی کوتاه و برق آسا، در 922 ه.ق.، عثمانی ها سلطنت متزلزل ممالیک را که دو قرن و نیم بر مصر، سوریه و عربستان غربی سلطه رانده بود، برانداختند و این سرزمین ها را به انقیاد خود در آوردند. از این متصرفات جدید حاکمیت یا سیادت عثمانی به چندین سو بسط داده شد: در غرب بر پهنه شمال افریقا تا سرحد مراکش، در جنوب تا سواحل بحر احمر در افریقا و کرانه عربستان، و در شرق تا داخل آب های اقیانوس

هند و سپس در قرن شانزدهم تا عراق، که عثمانیان پس از کشمکشی طولانی حکام ایرانی را از آن جا بیرون راندند و بدین طریق اسلحه و تجهیزات عثمانی به خلیج فارس رخنه کرد. سلاطین عثمانی اینک بر دو شهر مقدس مکه و مدینه، و بر مراکز عربی اسلام فرمان می راندند، اولی به حیثیت آن ها بسی می افزود؛ و دومی به مسئولیت های شان.

اکنون که ایرانی ها رام و ممالیک تسخیر شده بودند، عثمانی ها می توانستند به کار اصلی خود، جنگ در اروپا، بپردازند. در دوران سلطنت سلطان سلیمان قانونی (974-926ه.ق.) امپراتوری عثمانی در اوج قدرت بود. در نبرد سرنوشت ساز موهاچ در 1526 میلادی عثمانی ها سپاهیان مجاور را درهم شکستند. کمال پاشا زاده با لحنی مسجع و نیمه حماسی پیروزی عثمانی را گرمی داشته است:

با شمشیرهای براق همسان شعله های سوزان، در صفوفی شکوهمند همانند کوه های لاله افشان بر کافران
جسور محکوم به شکست تاختند. در بزم رزم، دشمنان ناگهان سرخگون همچون جام شاب، سرهای شان
همچون گل های ارغوان، چشم های شان همچون عقیق تابناک، دست های شان همچون مرجان گردید... [پیکار
ادامه یافت] تا آن که طلوع آفتاب حاشیه ی بارگاه عرش را به خون آلود... پادشاه تبه کاران [مجارها]... در میان
ابری از گرد و غبار که شرق و غرب را در کفن پوشانده بود به رزمگاه آمد... سخت دل و بی باک، بدون هراس از
توپ و تفنگ، پیشاپیش سواران سراسیمه خود، به یک خیز به سوی سربازان ینی چری، دلیر دلیران، حمله بُرد...
به رسته توپخانه رسید، و تفنگداران با رگباری آتش مرگبار که گل های باغ وجود تابناک دشمن بدکار را پژمرده
کرد، به وی خوشامد گفتند...

پس از کشمکشی سخت و طولانی، پادشاه مجارها سرانجام از پا در می آید:

به فرمان سلطان تفنگداران ینی چری رگباری تیر به سوی دشمن پراکندند... و به چشم برهم زدن صد ها بلکه
هزاران نفر را یک راست به درک فرستادند... دفتر ایام [پادشاه] بسته شد، گردش روزگار فرمانروایی اش به انتها
رسید، فاتحه عمر زودگذرش خوانده شد: خسر فی دنیا و الآخرة.

لشکریان سلیمان پس از این پیروزی در خاک مجارستان پیش رفتند و در 1529 میلادی برای نخستین مرتبه

وین را محاصره کردند. در شرق، در اقیانوس هند ناوگان عثمانی به مقابله با پرتغالی ها برخاست. در غرب، با تسخیر شمال آفریقا، نیروی دریایی مسلمانان به غرب مدیترانه و، در یورش هایی، حتی به اقیانوس اطلس و سواحل اروپای غربی راه گشود. پیشروی اسلام، بار دگر، خطری مهلک برای جهان مسیحی شد. جنگ های صلیبی پایان یافت. جهاد از نو شروع شد. ریچارد نولز (1)، کارشناس تاریخ ترکان در دوران الیزابت، امپراتوری عثمانی را «دهشت کنونی جهان» خواند که بیانگر احساسات همگانی آن زمان اروپا بود. قرن شانزدهم شاهد اوج برآمدن و طلوعه فرو نشستن خیزاب ترک بود. در اروپای مرکزی اولین تلاش بی نتیجه برای تصرف وین سرآغاز یک قرن و نیم نبرد خونین و نافرجام بود، که با محاصره ناکام دوم آن شهر در 1683 میلادی پایان یافت. شکست ترک ها این بار کامل و قاطع بود. در شرق، عثمانی ها از پایگاه های دریایی شان در مصر و اندکی بعد در عراق، به ابراز قدرت در بحر احمر و خلیج فارس پرداختند، و حکام ترک مدت ها در یمن و در شاخ آفریقا حکومت کردند و در مرحله ای حتی جمعی از تفنگداران خود را به یاری فرمانروایان مسلمان محلی در روباوویی با دشمنان مسیحی فرنگی به جنوب شرقی آسیا فرستادند. اما این ثمری نبخشید. ناوگان عثمانی حریف کشتی های جنگی پرتغالی و دیگر دول غربی نبود، و با وجود پشتیبانی حکام مسلمان محلی، عثمانی ها به اجبار جنوب و جنوب شرقی آسیا را به قدرت های دریایی بالنده اروپای غربی رها کردند.

نخستین شکست بزرگ عثمانی ها در مدیترانه در 1571 میلادی در نبرد دریایی لپانتو (2) بود. لطفی پاشا وزیر اعظم عثمانی می نویسد که مسئله قدرت دریایی را با سلطان سلیمان قانونی در میان نهاده به او گفته بود: «بسیاری از سلاطین پیشین در عهد خود بر خشکی فرمان راندند، و کم تر بر دریا تسلط داشتند. کافران در جنگ دریایی بر ما برتری دارند. ما باید بر آن ها تفوق یابیم». ترکان بر کافران تفوق نیافتند، ولی مدتی طول کشید تا نتایج این کاستی عیان شد. نبرد لپانتو را اروپای مسیحی پیروزی بزرگی شمرد و در سرتاسر قاره جشن گرفت. اما این پیروزی از شکست و انهدام ناوگان عثمانی در آبهای آسیا به مراتب کم اهمیت تر بود. عثمانی ها به زودی توانستند قدرت دریایی خود را در مدیترانه مجدداً استحکام بخشند و متصرفات اروپایی شان را از حمله

مصون دارند. یک وقایع نگار ترک گفت و گوی وزیر اعظم صوقللی محمد پاشا و سلطان سلیم دوم (974-982 ه.ق.) را درباره بنای ناوگانی جدید برای جانشینی کشتی های از دست رفته در لیانتو درج کرده است. سلطان جویای هزینه می شود و وزیر اعظم در پاسخ می گوید: «قدرت امپراتوری ما چنان است که اگر بخواهیم می توانیم تمامی ناوگان مان را با لنگرهای سیمین، طناب های ابریشمی دکل و بادبان های اطلس مجهز سازیم». ناوگان عثمانی در حقیقت از نو ساخته شد- البته نه با تجهیزاتی چنین مجلل- و قدرت دریای مسلمین از پایگاه های شرق نزدیک و شمال افریقا، تا اواسط قرن هفدهم، بر مدیترانه تسلط داشت و به اقیانوس اطلس هم می رسید. ولی قدرت واقعی جهان اسلام در برابر اروپای مسیحی از مدتی پیش در موارد مهمی کاهش یافته بود، منتها در سایه آرایش پراپت نیروی نظامی عثمانی این کاستی هنوز از دید مسیحیان و خود مسلمانان پنهان بود.

در نیمه قرن شانزدهم، بوزیک (3)، سفیر امپراتوری مقدس رم در دربار سلیمان قانونی، ابراز تردید عمیق کرد که اروپای مسیحی بتواند در مقابله با خطر قدرت سهمگین عثمانی دوام بیاورد، و نوشت: ایران یگانه حائل نافع به حال ماست، چرا که دشمن، در شتابش برای تهاجم، باید خطر پشت سر را در نظر گیرد... ایران سرنوشت ما را صرفاً به تعویق می اندازد؛ نمی تواند ما را نجات دهد. همین که ترک ها با ایرانی ها کنار آمدند، با تکیه بر قدرت تمامی شرق، حلقوم مان را می چسبند، آمادگی ما چقدر است، جرأت گفتن ندارم. عثمانی ها، به هر حال، «با ایرانی ها کنار نیامدند» و تا اوایل قرن نوزدهم، به کشمکش با همسایه شرقی رقیب خود ادامه دادند، و در این هنگام ترکیه یا ایران هیچ یک دیگر در مقامی نبود که دیگر برای غرب تهدیدی به شمار رود.

زمامداران ایران همانند سلاطین ممالیک مصر به سلاح آتشین نظر خوش نداشتند، و در ابتدا برای کاربرد آن در نیروهای مسلح خود کوششی نکردند. خطای اینان را نیز، نظیر ممالیک، تفنگداران و توپچیان عثمانی در میدان جنگ نشان شان دادند. اما ایرانیان، برخلاف ممالیک، تاب آوردند، و درس های آموخته را به عمل گذاشتند. در خلال قرن شانزدهم، و از آن بیش تر در قرن هفدهم میلادی، پادشاهان ایران برای تحصیل تپانچه و قطعات

توپخانه و تجهیز نیروهای خود با سلاح های جدید دست به کار شدند. سلاطین اسلامی، چه ابتدا چه بعدها، همیشه می توانستند سازندگان، بازرگانان و کارشناسانی در میان فرنگیان مسیحی پیدا کنند که ساز و برگ در اختیار آن ها گذارند، قوای شان را مجهز سازند و آموزش دهند- و حتی سربازان مزدور ماجراجوی اروپایی را به خدمت گیرند. منبع عمده تدارکات آن ها ظاهراً ونیز و پرتغال و انگلستان بود. ایرانی ها، به رغم اکراه اولیه شان، خیلی سریع هنر تولید و استعمال اسلحه کمری را آموختند. یکی از فرستادگان ونیزی، وینچنزو دی الساندرو (4)، در گزارشی به شورای ده نفری [جمهوری ونیز] به تاریخ 24 سپتامبر 1527 می نویسد:

[ایرانیان] برای اسلحه، از شمشیر و سرنیزه و (تفنگ) شمشال استفاده می کردند و سربازان شان همه قادر به استعمال این سلاح ها بودند؛ تسلیحات آن ها ضمناً برتر و آبدیده تر از سایر ممالک است. لوله تفنگ های شمشال معمولاً شش و جب درازا دارد، و وزن گلوله آن ها اندکی کمتر از سه اونس می باشد. این ها را با چنان سهولتی به کار می برند که مزاحم کمان کشیدن یا شمشیر زدن شان نمی شود، شمشیر را در انحناى زین اسب می آویزند تا آن که لزوم استعمالش پیش آید. آن وقت تفنگ شمشال را پشت سر می نهند به صورتی که یک سلاح مانع استعمال دیگر سلاح نمی شود.

این تصویر سوارکار ایرانی، مجهز در آن واحد به تیر و کمان، شمشیر و سلاح گرم، دشواری و پیچیدگی تغییرهایی را که در حال وقوع بود به خوبی نمایش می دهد. در طول قرن شانزدهم و هفدهم فرمانروایان ایران- هرچند به اکراه- از توپ و تفنگ استفاده فزاینده کردند و تعداد قابل ملاحظه ای از نیروهای خود را به این سلاح ها مجهز ساختند. ایرانیان هم مثل عثمانیان، ولی به مقیاسی کمتر، تجهیزات توپخانه ویژه محاصره به کار می بردند. اما وسایل توپخانه صحرایی شان محدود و روی هم رفته نارسا بود. در میان جانشیان شاه اسماعیل صفوی از همه برجسته تر شاه عباس (996-1038 ه.ق.) بود. نخستین کار مهمی که شاه عباس به عهده گرفت ایجاد رسته سوار و توپخانه ای از روی الگوی عثمانی بود. دو برادر انگلیسی، انتونی و رابرت شرلی (5)، در این باره به او بسیار کمک کردند. این دو در 1598 میلادی به ایران رفتند، بیست

و شش دستیار نیز به آن‌ها پیوستند و سالیانی چند در خدمت دولت ایران ماندند. نخستین کار شاق شاه عباس جلوگیری از هجوم ازبک‌های آسیای میانه بود، که به شهرهای ایالات شرقی ایران حمله برده تعدادی از آن‌ها را گرفته بودند. در اجرای این منظور، برای آن‌که دستش آزاد شود، شاه عباس ابتدا با عثمانیان از در صلح در آمد، گرجستان و آذربایجان، و از جمله تبریز پایتخت پیشین صفوی، را ترک کرد، پس از عملیات نظامی پیروزمندانه علیه ازبک‌ها و استرداد ایالات از دست رفته در شرق، توجه شاه عباس مجدداً به غرب معطوف شد، در 1012 ه.ق. (1603 میلادی) سپاهیان ایران تبریز را باز گرفتند، و سپس فتوحات بیش‌تر و سرزمین‌های تازه به دست آوردند، از جمله بخش وسیعی از خاک عراق که سابق بر این به تصرف عثمانی‌ها درآمده بود. رویداد مهم دیگر دوران سلطنت شاه عباس پیدایش شرکت هند شرقی در 1616 میلادی بود، که از سورات هندوستان اداره می‌شد. پرتغالی‌ها، که تجارت غرب را با ایران تا آن زمان عملاً در انحصار خود داشتند، کوشیدند مزاحمت انگلیسی‌ها را جلو گیرند ولی موفق نشدند، و در 1622 میلادی قشون ایران به یاری سوداگران انگلیسی شرکت هند شرقی [بندر هرمز را در خلیج فارس که پرتغالی‌ها از 1514 اشغال کرده بودند دوباره تسخیر کرد. این موفقیت لشکریان ایران را شاعری در حماسه‌ای که بدین مناسبت سرود گرامی داشت. سلطنت شاه عباس کبیر از بسیاری جهات اوج دوران صفوی بود. رقابت‌های تجاری دول اروپایی-پرتغالی‌ها، هلندی‌ها و انگلیسی‌ها- در خلیج فارس و اقیانوس هند فرصت‌هایی در اختیار شاه ایران گذاشت و وی با هشیاری از آن‌ها بهره برد. در 1000 ه.ق. (1597 میلادی) شاه عباس بار دیگر پایتخت کشور را تغییر داد. پایتخت صفویه مدتی پیش از تبریز به قزوین منتقل شده بود. و شاه اینک آن را به شهر مرکزی اصفهان برد، تا بر دشمنان شرقی و غربی خود- ازبک‌ها و عثمانی‌ها- بهتر نظارت کند. بناهای زیادی که در دوره سلطنت شاه عباس در اصفهان ساخته یا تجدید بنا شد، زیبایی جاودانی به این شهر داد، و دعوی غرورآمیز اهالی آن جا را، که «اصفهان نصف جهان» است، جلوه و رنگ بخشید. پس از مرگ شاه عباس کبیر سلسله صفوی به سرعت رو به انقراض نهاد. عثمانی‌ها بغداد و سایر سرزمین‌های بازیافته‌ی شاه را پس گرفتند؛ همسایگان شرقی ایران، افغان‌ها و ازبک‌ها، دوباره دست به جنگ و خرابکاری زدند؛ و- شاید از همه بدیمن‌تر برای آینده- اولین هیئت

روسی در 1664 میلادی وارد اصفهان شد، و قزاقان نیز در سرحدات قفقاز به تاخت و تاز درآمدند. در این میان، تغییرات بسیار مهم تری در شمال روی داده بود. در 1480 میلادی ایوان کبیر تزار مسکو سرانجام موفق شد آن چه را مورخان روسی «یوغ تاتار» خوانده اند، کنار افکند و از قید هرگونه خراج پردازی و بستگی درآید. روس ها، همانند اسپانیایی ها و پرتغالی ها در غرب، ولی با موفقیتی به مراتب بیش تر پس از رستن کشور از سلطه اربابان مسلمان، به تعقیب آن ها در سرزمین های شان پرداختند. بعد از کشمکش سخت و طولانی، در 1552 میلادی، قازان پایتخت تاتارهای ولگا را گرفتند، که جزء خاک روسیه شد و همچنان نیز باقی ماند. از آن جا در امتداد رود ولگا رو به پایین رفتند و بندر حاجی طرخان (آستراخان) را در کناره دریای خزر تصرف کردند. روسیه اینک بر تمامی مسیر ولگان فرمان می راند و نقطه اتکایی هم در دریای خزر به دست آورده بود. روس ها در پیشروی خود به جنوب اکثر دشمنان مسلمان شان را مقهور ساختند و رفته رفته به قلمرو عثمانی و سرزمین های تاتار کریمه هم دست انداختند. عثمانی ها از این خطر آگاه بودند، ولی کوشش آن ها برای مقابله با آن به جایی نرسید. لشکرکشی عثمانی برای تسخیر مجدد حاجی طرخان، و طرح حفر ترعه ای بین رودخانه های دُن و ولگا و انتقال دادن ناوگان عثمانی از دریای سیاه به بحر خزر، به ناکامی انجامید. خان های تاتار کریمه مدتی توانستند جلو تجاوزات روسیه را بگیرند و تابع سلاطین عثمانی بمانند. دریای سیاه در این هنگام تحت انقیاد ترک و تاتار بود، و داد و ستد مهمی، اکثراً در مواد خوراکی و بردگان اروپای شرقی، بین کریمه و استانبول و جریان داشت.

اما پیشرفت روس ها ادامه یافت. در طول قرن هفدهم، حاجی طرخان پایگاه کشورگشایی های باز هم بیش تر روسیه به زیان دولت های مستقل مسلمان قفقاز شمالی شد. به مرور زمان این بندر مرکز اداری ایالت مستعمره روسیه و سلطه جویی بر سراسر منطقه مابین دهانه دو رود دُن و ولگا گردید. در 1637 میلادی، قزاقان ناحیه دُن دژ دریایی آزوف متعلق به ترکان را در نزدیکی دریای سیاه خود مستقلاً تسخیر کردند و با وجود حمله دریایی و نظامی ترک ها چندین سال آن جا را در تصرف داشتند. آنگاه دژه را پیشکش روس ها کردند ولی تزار روسیه پس از بررسی دقیق قضیه تصمیم گرفت تعارف آن ها را نپذیرد چون خطر جنگ تمام عیار با امپراتوری

عثمانی را در برداشت .راه روسیه به دریای سیاه هنوز گشوده نبود، اما روس ها آشکارا برای آن خط و نشان کشیده بودند.

در سال 1606 میلادی پیمان سیتواترک (6) بین امپراتور مقدس روم و سلطان عثمانی تحول مهم دیگری پیش آورد. مذاکره و امضای این معاهده در جزیره ای بر رود مرزی فاصل بین دو امپراتوری هابسبورگ و عثمانی صورت گرفت. این پیمان، برعکس گذشته، دیگر نوعی قرارداد متارکه جنگی تحمیل شده بر دشمن شکست خورده در پایتخت کشور فاتح نبود بلکه عهدنامه ای بود میان دو هم تراز در سرحد دو مملکت. در متن ترکی عهدنامه واژه پادشاه، عنوان خاص سلاطین، برای نخستین بار برای فرمانروای هابسبورگ، که تاکنون در اسناد ترکی به تحقیر «شاه وینه» خوانده می شد، به کار رفته بود، که خود نشان تحولی بود. در مراحل اولیه پیشروی عثمانیان در اروپا، هیچ معاهده ای به مفهوم درست وجود نداشت و مذاکره و معامله ای نیز در کار نبود. حالت جنگ بین قدرت پیشتاز اسلام و دشمنان کافر، وظیفه لاینقطع شرعی به شمار می رفت، منتها این حالت گهگاه با متارکه ای وقفه می پذیرفت و به اراده عثمانی فاتح به دشمن شکست خورده در استانبول تحمیل می شد. پیمان سیتواترک بنابراین مبین تحولی حائز اهمیت در رویکرد کلی و طرز عمل و نیز تغییر واقعیات در صحنه سیاست بود.

مسلمانان قرن هفدهم را با تفویض خواه و ناخواه امتیاز برابری به مسیحیان آغاز کردند؛ و با اعتراف بی چون و چرا به شکست پایان دادند .دگرگونی در توازن سیاسی و نظامی بین جهان اسلام و جهان مسیحیت بطئی و تدریجی بود، و مدتی طول کشید تا درس های آن مشاهده فهمیده و به کار گرفته شود. نابرابری اقتصادی حتی دیرتر به چشم آمد، اما ژرف تر و دارای اثرات قطعی تر بود. در پی سفرهای اکتشافی بحری در پهنه اقیانوس ها، مراکز عمده بازرگانی و مآلاً کانون قدرت در اروپا، از مدیترانه به اقیانوس اطلس و از اروپای مرکزی و جنوبی به دولت های دریایی مغرب زمین انتقال یافت.

غربی ها در روابط و در معاملات خود با دول اسلامی خاورمیانه و دیگر جاها از امتیازهای قابل ملاحظه ای برخوردار بودند. کشتی های آن ها، که برای درنوردیدن تندبادهای اقیانوس اطلس ساخته شده بود، بزرگ تر و

سنگین تر از سفاین کشورهای اسلامی حوزه مدیترانه و اقیانوس هند بود. این ناوگان را کشتی سازان برای مقابله با سختی های اقیانوس اطلس طراحی کرده بودند و دریانوردان آموزش دیده اداره می کردند، از این رو بیش از کشتی های مسلمانان قدرت مانور داشت. کشتی های غربی دارای مزیت دوگانه ای بودند: در جنگ اسلحه بیش تر، و در صلح کالای سنگین تر، به مسافت های طولانی تر و با هزینه کم تر حمل می کردند. قدرت های دریایی اروپای غربی پس از استعمار سرزمین های استوایی و گرمسیری امریکای مرکزی و آسیای جنوب و جنوب شرقی محصولات کشاورزی گوناگونی را که پیش از این در اروپا ناشناخته یا نایاب بود پرورش دادند . اروپاییان به یاری این مواد، و با رشد اقتصادی داخلی خودشان، و شمش های طلای سرازیر از امریکا، و امکانات جدید اعتباری که به هیچ وجه در اختیار خاورمیانه نبود، توانستند انواع گوناگون اجناس و محصولات را عرضه بازارهای خاورمیانه کنند.

از تغییرات حادث در شرایط اقتصادی با اهمیت تر، همانا تمایز فزاینده پیش آمده در فرهنگ اقتصادی بود. در قرن شانزدهم و پس از آن، اقتصادی متمایل به سود تولید کنندگان و نیز سیاست های تجاری، به شرکت های بازرگانی و دول اروپایی مشوق و حامی آنها فرصت داد تا توش و توان اقتصادی خود را متمرکز سازند و بر فعالیت های بازرگانی شان به شیوه و درجه ای قبلاً ناشناخته در جامعه مصرفی عثمانی و دیگر ممالک اسلامی بیفزایند. ولی ابعاد و حجم فعالیت های کشورهای اروپای غربی هنگامی توسعه وافر یافت که اینان، نه تنها در کسوت سوداگر بلکه در مقام فرمانروا، در هند و اندونزی مستقر شدند و با اعمال قدرت دریایی شان داد و ستد ادویه و کالاهای حیاتی دیگر آسیا و اروپا را در هر دو جانب در اختیار گرفتند. اما دگرگونی در توازن قدرت اقتصادی این دو جهان را نمی توان صرفاً به پیشرفت غرب نسبت داد. دست کم بخشی از علل انحطاط نسبی قدرت مسلمانان را می بایست در تغییرات داخلی جست و جو کرد. در نیمه نخست قرن شانزدهم، نظام کلاسیک عثمانی در اوج شوکت خود بود، و جای تعجب نیست که ناظران اروپایی وقت آن را نمونه و سرمشق کامل حکومت متمرکز جابرانه و کارآمد می شمردند. اگر کسانی در میان آنان - از سر وفاداری به مزایای ریشه دار نظم کهن اروپا - سلطنت عثمانی را مظهر وحشتناک قدرت خودسر و

هوسباز می دیدند، دیگرانی هم بودند که چشم به آینده و عصر نوینی در اروپا داشتند که نوعی سلطنت استبدادیِ روشن نگر بر دولت های ملی آن قاره فرمان براند- و عثمانی را نمونه بارز یک حکومت پادشاهی منضبط و متجدد می انگاشتند.